

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در تنبیه عاشر از تنبیهات مبحث اجتماع (آخرین تنبیه از تنبیهات مبحث اجتماع) است. موضوع بحث در تنبیه عاشر این است که آیا تعدد اضافه نظیر تعدد عنوان است و آثاری که بر تعدد عنوان بار می‌شود بر تعدد اضافه هم بار می‌شود یا خیر؟

اول روشن کنیم که مراد از تعدد اضافه چیست و چرا این بحث مطرح است که تعدد اضافه حکم تعدد عنوان را دارد یا ندارد.

ما در مبحث اجتماع گفتیم؛ بحث در آنجایی است که امر به یک عنوان و نهی به عنوان دیگر می‌خورد و بعد یجتماعان علی مصداق واحد؛ بحث اینجاست. مثلاً امر به صل می‌خورد و نهی به غضب می‌خورد بعد یک فعل خارجی واحدی داریم که هم مصداق صلاة و هم مصداق غضب است، مثل صلاة در ارض مغصوبه. آن وقت این بحث پیش می‌آید که آیا این تعدد عنوان موجب صحت اجتماع امر و نهی می‌شود یا نمی‌شود که حالا بحث‌های آن را کردیم و تمام شد.

حالا بحثی که مطرح می‌شود این است که گاهی عنوانی که حکم به آن خورده است متعدد نیست؛ عنوان یکی است مثلاً اکرام، اکرام عنوان واحد است. همین عنوان واحد یک بار اضافه به علما و یک بار اضافه به فساق می‌شود، یک اکرام العلما و یک اکرام الفساق پیدا می‌کنیم. اینجا اکرام واحد است، اکرام یک عنوان است و عنوان متعدد نیست.

این اکرام که عنوان واحد است گاهی مثلاً به عالم اضافه شده که اکرام العالم می‌شود و گاهی هم اضافه به فاسق می‌شود که اکرام الفاسق است؛ آن وقت امر و مولی اکرام العالم را مورد امر قرار داده و اکرام الفاسق را مورد نهی قرار داده است و بعد این‌ها اجتماعاً در مصداق واحد شده‌اند. یعنی کسی را پیدا کردیم که در خارج هم عالم است و هم فاسق. معنون هر دو عنوان است و هم عنوان عالم بر آن صدق می‌کند و هم فاسق. حالا اکرام این شخص اینجا در مبحث اجتماع چه نتیجه‌ای می‌دهد؟ آیا این تعدد عنوان می‌آورد و می‌توانیم بگوییم اینجا در محل اجتماع یجوز اجتماع حکمین که دیگر از باب تعارض نیست؛ آنجایی که بین العنوانین عموم من وجه از لحاظ انطباق بر

مصدق باشد چنین است. عالمی داریم که فاسق نیست، فاسقی داریم که عالم نیست و عالمی هم داریم که متأسفانه فاسق است. خب اینجا بحث این است که آیا در چنین جایی در این محل اجتماع ما قائل به تعارض این دلیلین می‌شویم؟ این درجایی است که ما قائل نشویم به اینکه اضافه موجب تعدد می‌شود. اگر اضافه موجب تعدد نشود یعنی اگر گفتیم اکرام العالم با اکرام الفاسق در انطباق بر این فرد خارجی تعددی در عنوان مأمور به با عنوان منهی عنه وجود ندارد. اینجا این‌گونه شده است که اکرام هذا یجب و اکرام هذا یحرم. اینجا این شخص خارجی اکرامش واجب، چرا؟ چون عالم است و اکرامش حرام است زیرا فاسق است. حالا این از باب اجتماع است اما اگر قائل شدیم به اینکه اضافه، اضافه عنوان به یک مضاف‌الیه و اضافه همان عنوان به مضاف‌الیه دیگر موجب تعدد عنوان می‌شود، اینجا چه می‌گوییم؟ می‌گوییم این شخص خارجی به یک عنوان یجب اکرامه و به یک عنوان دیگر یحرم اکرامه و قائل شدیم در بحث اجتماع که تعدد العنوان منشأ جواز الاجتماع است پس یجوز اجتماع امر و نهی در این شخص واحد خارجی. زیرا ملاک تعدد عنوان هم در اینجا وجود دارد. این درجایی است که اگر قائل به تعدد شدیم یعنی قائل شدیم که مضاف‌الیه مختلف که منشأ تعدد اضافات یا تعدد اضافی به عنوان می‌شود، منشأ تعدد عنوان هم می‌شود. اما اگر گفتیم عنوان، عنوان واحد است و این تعدد اضافه عنوان را متعدد نمی‌کند، بلکه حیث عنوان را متعدد می‌کند و این حیث هم حیث تعلیلی است نه حیث تقییدی مثلاً.

دخلی در این که مأمور به عین منهی عنه باشد ندارد؛ یعنی اینکه مأمور به عین منهی عنه باشد ندارد؛ یعنی این را برطرف نمی‌کند. بلکه منشأ آن می‌شود که متعلق امر و نهی شیء واحد شود و اجتماع ضدین پیش آید و هذا من المحال. پس باید یا این درست باشد یا آن؛ یعنی مصداق باب تعارض می‌شود و باید بحث تعارض و قواعد باب تعارض را اجرا کرد.

حالا بحث ما این است که آیا تعدد اضافات مثل تعدد عنوان است؟ اگر عنوان، عنوان واحدی بود اما اضافه‌اش در یکجا با اضافه دیگرش در جای دیگر مختلف و متنوع بود، این تعدد اضافه منشأ تعدد عنوان می‌شود و همان احکام تعدد عنوان بر آن بار می‌شود که اگر گفتیم تعدد عنوان موجب صحت و جواز الاجتماع است اینجا هم می‌گوییم یجوز الاجتماع پس محل، محل تعارض نبوده و مرجع قواعد باب تعارض نیست بلکه قواعد باب اجتماع است؛ اما آیا چنین است؟ یا باید قائل شویم به اینکه تعدد اضافه موجب تعدد عنوان نمی‌شود پس نتیجه این است که اینجا چون تعدد عنوان نیست، عنوان واحد متعلق امر می‌شود و منطبق بر این مصداق همان عنوان هم

متعلق نهی منطبق بر این مصداق شده است. این مصداق باب تعارض می‌شود یعنی مورد از موارد باب تعارض خواهد شد و داخل در مباحث تعارض می‌شود و باید قواعد باب تعارض در اینجا اجرا شود. حال ایهما صحیح؟

مرحوم صاحب کفایه رضوان‌الله تعالی علیه معتقد است که تعدد اضافه موجب تعدد عنوان می‌شود و لذا در آخرین بحثی که ایشان در مباحث اجتماع دارد، تأکید بر این مطلب دارد که همان‌گونه که تعدد عنوان موجب جواز اجتماع امر و نهی بر مصداق واحد می‌شود تعدد اضافات هم موجب جواز اجتماع امر و نهی بر شیء واحد می‌شود. مادامی که اضافه عنوانی با اضافه عنوان دیگری متفاوت است و تفاوت عنوانین در اضافه موجب تفاوت خود عنوان می‌شود؛ بنابراین اگر گفت اکرم العالم و گفت اکرم الفاسق و این‌ها اجتماعاً در عالم فاسق، اینجا ما یک عنوان داریم. اینجا مثل صل و لا تغصب نیست که متعلق نهی ما عنوان غضب و متعلق امر عنوان صلاة باشد؛ نه اینجا متعلق یعنی همان فعلی که حکم به آن تعلق گرفته است یک فعل واحد است، یعنی یک عنوان واحد است و آن اکرام است، اکرام، هم متعلق لا تکرم شده و هم متعلق اکرم شده است یعنی هم وجوب و هم نهی به آن تعلق گرفته است. می‌فرماید اینجا باینکه عنوان ما عنوان واحد است، اما چون آنچه وجوب به آن تعلق گرفته اکرام العالم است و آنچه نهی به آن تعلق گرفته اکرام الفاسق است. خب اگر این دو اکرام و این دو عنوان اجتماعاً بر معنوی واحد، بر شیء واحد، بر مصداق خارجی واحد اینجا اجتماع جایز است. اگر ما قائل به جواز اجتماع در باب تعدد عنوان شویم اینجا باب تعارض نخواهد بود.

ایشان می‌فرمایند که چون اضافه خودبه‌خود موجب انقسام عنوان می‌شود یعنی عنوان منقسم می‌شود به دو عنوان، عنوان اکرام العالمین با اکرام الفاسقین، این‌ها دو عنوان می‌شوند؛ به اصطلاح دو تیتراست و این تیترا با آن تیترا متفاوت است. اینجا می‌گوید اکرام العالم را انجام بده و آنجا می‌گوید اکرام الفاسق را انجام نده؛ عرف می‌گوید دو عنوان و دو چیز است و یک چیز نیست. عرف نمی‌گوید همان چیزی که امر به آن خورده به همان هم نهی خورده است. عرف تعدد عنوان از این می‌فهمد؛ بنابراین اگر ما قائل به جواز اجتماع شدیم در موارد تعدد عنوان هم قائل به جواز اجتماع می‌شویم. هر جا که ما قائل به جواز اجتماع شدیم اینجا هم همان را می‌گوییم. مرحوم صاحب کفایه می‌گوید، اگر ما قائل به امتناع شدیم اینجا داخل در باب تعارض می‌شود یعنی قائل به امتناع اجتماع شدیم، حتی آنجایی که تعدد عنوان وجود دارد، آنجایی که تعدد عنوان وجود دارد اگر ما قائل شدیم به اینکه اینجا داخل در باب تعارض است اینجا هم می‌گوییم داخل در باب تعارض است، باینکه وحدت عنوان داریم؛ اما چون تعدد اضافه است، اینجا حکمش حکم تعدد عنوان است، از آن‌که بیشتر نمی‌شود. پس اگر قائل به

امتناع شدیم باز هم داخل در باب تعارض خواهد بود. اگر قائل به جواز اجتماع شدیم، در جواز اجتماع مرحوم آخوند تفصیلی قائل بود که می‌فرمود ما اگر در مورد اجتماع امر و نهی - یعنی اجتماع معنویین در عنوان واحد - بدانیم که هر دو مقتضی در آن‌ها موجود است، یعنی هم مقتضی عنوان مأمور به در معنوی آن هست و هم مقتضی عنوان نهی عنه در آن است و هر دو اقتضاء موجود و هر دو اقتضاء فاعلیت دارند. اینجاست که بحث اجتماع پیش می‌آید.

در بحث اجتماع امر و نهی - که قائل به جواز اجتماع هستیم - آن وقت قواعد باب اجتماع را پیاده می‌کنیم، اما اگر از خارج بدانیم یا از هر دلیلی که احد الدلیلین مقتضی اش منتفی است، یعنی یک بار اجتماعهما که می‌گوییم باید حل کنیم و اینکه عمل به هر دو مشکل است از باب این است که یکی نسبت به دیگری مانع می‌شود اما مقتضی هر دو کامل است. یک بار مقتضی در احدیها منتفی است که در این صورت باز هم باب تعارض می‌شود و باب اجتماع نیست. خلاصه آنچه ما در باب اجتماع گفتیم اینجا هم پیاده خواهد شد. در آنجایی که قائل به جواز اجتماع هستیم در موارد تعدد عنوان، این تعدد چه از ناحیه تعدد خود عنوان باشد و چه از ناحیه تعدد اضافه باشد منشأ قول به جواز اجتماع می‌شود و قواعد باب اجتماع را ما اجرا می‌کنیم.

لذا این معنا را می‌دهد که هر قیدی را بر این عنوان اضافه می‌کنید این قید، قید مُقَسَّم است یعنی عنوان را به دو قسم تقسیم می‌کند. اگر نباشد شما می‌گویید احترازی قیود، قید احترازی است. بله موجب تعدد ملاک می‌شود. از کجا که یک اکرم باید یک ملاک داشته باشد؛ اکرم عالم ملاک دارد و اکرم فاسق ملاک دیگری، این مفسده دارد و دیگری مصلحت؛ چه اشکالی دارد؟ اکرام عالم، لفظش یکی است اما عملش که یکی نیست و دوتاست. آیا اگر پول به عالم بدهی و پول به فاسق بدهی باهم یکی است؟ به یک طلبه حوزه علمیه مستحق پول بدهی با اینکه به یک داعشی پول بدهی یکی هست؟ این دوتا هر دو یکی هستند؟ هر دو پول دادن است اما پول دادن به این با پول دادن به او فرق می‌کند دیگر.

لذا خطاب که دوتاست؛ حرف سر این است که این معنوی با عنوانی که این خطاب به آن تعلق گرفته و با عنوانی که آن خطاب به آن تعلق گرفته است وقتی اجتماع علی معنوی واحد آیا این تعدد عنوان منشأ تعدد معنوی هم می‌شود یا خیر؟ منشأ جواز اجتماع می‌شود یا نمی‌شود؟ ایشان می‌فرماید همان طوری که خود عنوان اگر متعدد بود منشأ جواز می‌شود، اگر مضاف الیه این عنوان هم متعدد بود یا فکر می‌کرد اضافه متعدد بود ولو منشأ تعدد عنوان

می‌شود. این فرمایش مرحوم صاحب کفایه رضوان‌الله تعالی علیه است. در کفایه چاپ مجمع الفکر در جلد یک صفحه ۱۰۲ آمده است.

مرحوم محقق اصفهانی قدس‌الله روحه در اینجا اشکال صغروی گرفته است؛ اشکال کبروی ندارد که اگر تعدد اضافه منشأ تعدد عنوان شود قواعد باب اجتماع جاری می‌شود بلکه اشکال صغروی است. فرموده است که ما نه آنجایی که مانع صحت اجتماع را عدم جواز اجتماع حسن و قبح بدانیم، - زیرا اگر کسی قائل به عدم جواز اجتماع شود چرا می‌گوییم اجتماع لایجوز، یا اگر قائل به جواز شدیم چرا یجوز می‌گوییم؟ اینجا یا عدم الجواز از باب این است که - می‌گوییم حسن و قبح در شیء واحد قابل جمع نیست یا می‌گوییم از باب اینکه مفسده و مصلحت در امر واحد قابل اجتماع نیست، چون امر کاشف از حسن و نهی کاشف از قبح است یا بگوئید امر کاشف از مصلحت و نهی کاشف از مفسده است. لذا لایجتمعان فی امر واحد و الا امر ونهی بما هما امر ونهی و لفظ امر ونهی یجوز الاجتماع حتی بین المتناقضین هم قابل اجتماع است. اینکه لا یقبلان الاجتماع چرا؟ به لحاظ ملاک است؛ ملاک هم یا به لحاظ حسن و قبحی یا به لحاظ ملاک مفسده و مصلحتی و به لحاظ هر یک از این دو ملاک حساب کنیم، تعدد اضافه نمی‌تواند منشأ تعدد عنوان شود؛ اما اگر ما به لحاظ حسن و قبح حساب کنیم، اگر از باب حسن و قبح پیش برویم و بگوییم چون اجتماع حسن و قبح در امر واحد ممکن نیست پس اجتماع جایز نیست، یا بگوییم اجتماع حسن و قبح بر عنوانین یجوز و لو اینکه معنون یکی باشد پس قائل به جواز اجتماع می‌شویم. در ما نحن فیه تعدد اضافه نمی‌تواند متعلق حسن و قبح را متعدد کند زیرا اصلاً اینجا نمی‌توانیم تعدد عنوان داشته باشیم. در آنجایی که ما بگوییم ملاک در عدم جواز اجتماع امر ونهی علی شیء واحد عدم جواز اجتماع حسن و قبح بر شیء واحد باشد. چون حسن به چه می‌خورد و قبح به چه می‌خورد؟ ما پیش از یک عنوان متعلق حسن و بیش از یک عنوان متعلق قبح نداریم. عنوان متعلق حسن عدل و عنوان متعلق قبح هم ظلم است؛ ما بیش از دو عنوان نداریم، یک عنوان، عنوان متعلق حسن است که عدل است و یک عنوان هم که قبح بر آن بار می‌شود عنوان ظلم است. هرچه مندرج می‌شود تحت عنوان عدل فهو حسن، هرچه مندرج شود تحت عنوان ظلم فهو قبح. این دو عنوان بیشتر نیست. علیهذا این اکرام العالم، اگر بخواهد حسن باشد باید تحت عنوان عدل مندرج شود و این اکرام الفاسق هم اگر بخواهد قبیح باشد باید مندرج تحت عنوان ظلم باشد؛ بنابراین اضافه هیچ تأثیری در تعدد یا عدم تعدد ندارد. به‌رحال این اکرام العالم عدل است یا ظلم؟ عدل است. اگر عدل باشد آن وقت اکرام الفاسق عدل است یا ظلم؟ می‌گوییم ظلم. خب وقتی ظلم است هرچقدر اضافات آن را زیاد

کنید سرانجام این عنوان تحت عدل می‌رود و آن‌هم تحت ظلم. پس شما تعدد عنوان دارید. همیشه شما تعدد عنوان دارید. این تعدد عنوان نه به لحاظ اضافه است؛ این اضافه دخیلی در تعدد عنوان ندارد، این تعدد به لحاظ اینکه این دو عنوان باید تحت عنوان عدل یا ظلم شوند و اگر مندرج تحت عدل نشوند موضوع حسن عقلی قرار نمی‌گیرد و آن عنوان دیگر اگر مندرج تحت عنوان ظلم نشود موضوع قبح عقلی قرار نمی‌گیرد. حالا این اضافه، اینکه می‌گوییم اکرام العالم و بعد می‌گوییم اکرام الفاسق. اکرام العالم خب بگوئید تحت عنوان عدل است، این اکرام الفاسق اگر این را مندرج تحت عنوان ظلم کرد، متعدد می‌شود و اگر این را مندرج تحت عنوان ظلم نکرد هرچه هم مضاف‌الیه مختلف یا اضافه متعدد باشد منجر به این نمی‌شود که از عنوان حسن بیرون آید و همان عنوان واحد و همان عنوان حسن بر آن بار می‌شود. خلاصه این تعدد عنوان تحت تأثیر تعدد اضافه نیست، مسئله تعدد عنوانی که اینجا به درد ما می‌خورد و مورد بحث ماست آن تعددی است که منشأ این شود که احد العنوانین مندرج تحت عدل شود و دیگری تحت عنوان ظلم قرار بگیرد. اگر چنین شد این تعدد نشئت گرفته از تعدد عنوان عدل و ظلم است نه از ناحیه مضاف‌الیه یا اضافه. اگر چنین نشود یعنی اگر این اضافه منجر به این نشود که این عنوان را - که این عنوان فی‌نفسه عنوان حسن است - تحت عنوان ظلم ببرد، یعنی تحت عنوان ظلم نبرد، این اضافه دخیلی در تعدد عنوان نخواهد داشت. این در آنجایی است که بخواهیم از باب حسن و قبح مسئله اجتماع را مطرح کنیم و بخواهیم جواز و عدم جواز اجتماع را از باب حسن و قبح بررسی کنیم، یا از باب مفسده و مصلحت بررسی کنیم؛ مثلاً آن کسی که قائل به عدم جواز اجتماع است می‌گوید لا يجوز الاجتماع چون اجتماع مفسده و مصلحت در امر واحد معقول نیست. آن کسی که قائل به جواز اجتماع است می‌گوید که چون اینجا معنون به تعدد عنوان متعدد است پس اجتماع مفسده و مصلحت در امر واحد نیست. خب اگر از این باب بحث می‌کنید باز هم اینجا تعدد اضافه نمی‌تواند نقشی در تغییر حکم مسئله داشته باشد. چرا؟ چون یک وقتی ما یک عنوانی داریم که اضافه به عنوان یا قید دیگری می‌شود، اکرام اضافه شده به عنوان العالم و بعد یجب به آن تعلق گرفته است، همین اکرام به عنوان فاسق اضافه شده و یحرم به آن تعلق گرفته است. آیا مضاف‌الیه که منظم به آن مضاف می‌شود مقتضی آن مضاف را تغییر می‌دهد؟ یعنی جزء مقتضی می‌شود یا اینکه نه جزء مقتضی نیست بلکه شرط تأثیر مقتضی در مقتضا است؟ یعنی اینجا یک اکرام داریم، این اکرام است که این اکرام مقتضی مصلحت است و همین اکرام می‌تواند مقتضی مفسده باشد. اقتضا در خود اکرام است، منتهی اضافه اکرام به عالم شرط تأثیر این اکرام در مصلحت و اضافه این اکرام به فاسق شرط تأثیر این اکرام در اقتضای مفسده است. شرط این مقتضی در مفسده است، مقتضی

چیست؟ خود ذات الاکرام، ذات الاکرام، اکرام العالم مقتضی مصلحت است و اکرام الفاسق مقتضی مفسده است، منتها این اضافه شرط در تأثیر است نه دخل در اقتضا.

یعنی آنی که متعلق حکم است او مقتضی است. ایشان یک بحثی دارد که مفصل است که همیشه متعلقات احکام اینها مقتضیات هستند، شروط و موانع و اینها همه دخل در تأثیر این اقتضا را دارند. حالا ما کار به این مبنا نداریم و نمی‌خواهیم بحث مبنایی کنیم، این بحث را قبلاً کرده‌ایم مخصوصاً در مسئله شرط اینها بحث شده است.

خلاصه آن متعلق، اقتضای کامل و تام دارد و تا مقتضی تام نباشد متعلق حکم قرار نمی‌گیرد، قیود و اضافات همه دخل در تأثیر اقتضای مقتضی دارند، بنابراین اینجا که اکرام به عالم اضافه می‌شود و آنجایی که اکرام به فاسق اضافه می‌شود، اینجا این اضافه دخلی در اقتضای مقتضی نخواهد داشت، اقتضای مقتضی تام است، یعنی اکرام عالم، خود اکرام مقتضی مصلحت و آنجایی هم که اکرام فاسق است خود اکرام مقتضی مفسده است؛ اما این اضافه کاری که می‌کند فقط این است که این اضافه تأثیر مقتضی را فعلی یعنی بالفعل می‌کند. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که ما در این معنون و مصداق خارجی هم مصداق اکرام العالم است و هم مصداق اکرام الفاسق. چون مصداق اکرام العالم است مقتضی مصلحت در آن تام بوده و چون مصداق اکرام الفاسق است مقتضی مفسده در آن تام است و اجتماع مقتضیین تام الاقتضاء در امر واحد ممتنع است و اینجا نمی‌توانید بگویید اینها هر دو اقتضا می‌کنند و در آن واحد تأثیر بالفعل دارند. با توجه به اینکه اینجا اضافه هم تأثیر در مقتضی دارد اما به هر حال مقتضی در اینجا یکی است؛ مقتضی واحد در اینجا اقتضای مصلحت کرده و همان مقتضی در اینجا اقتضای مفسده کرده است و مضاف الیه فقط شرط در تأثیر است. پس آنچه مقتضی مصلحت است با آنچه مقتضی مفسده است یکی است، پس اینجا اضافه متعدد شده اما مشکل با تعدد اضافه حل نمی‌شود. معذالک آن عنوانی که مقتضی است و ملاک تعدد و عدم تعدد هم اوست، اینجا واحد است و لذا یجتمع الامر ونهی فی شیء واحد و مشکل پیش می‌آید. بنابراین تعدد اضافه منشأ تعدد عنوان نمی‌شود یا بگویید به صرف تعدد اضافه منشأ قول به جواز اجتماع نمی‌شود. کسی که قائل به آن است که اگر عنوانین متعدد بودند یجوز ان یکون احدهما متعلق الامر و یجوز ان یکون الثانی متعلق النهی در اینجا نمی‌تواند قائل به جواز تعلق امر ونهی در این شیء واحد خارجی شود به صرف اینکه علی‌رغم تعدد العنوانین مضاف الیه این عنوانین متعدد است چون این مضاف الیه دخل در اصل اقتضاء ندارد، مضاف الیه دخل در فعلیت این مضافه الیه دارد و آنچه مشکل است اجتماع اقتضائین در امر واحد

است و شما اینجا اجتماع اقتضائین در امر واحد دارید، اکرام بما هو اکرام مقتضی مفسده شده و همین اکرام هم مقتضی مصلحت شده است. بنابراین تعدد اضافه تعدد عنوان پیش نمی‌آورد، صرف تعدد اضافه لا یوجب تعدد عنوانی که این تعدد عنوان منشأ قول به جواز اجتماع شود. این خلاصه فرمایش محقق اصفهانی است.

استاد شهید رضوان‌الله تعالی علیه مناقشه می‌کند که ان شاء الله مناقشه ایشان را فردا مطرح می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم